



۲۰۱۹/۱۰/۲۷



مرجان کمال

تحریک طالبان نویسنده: مرجان کمال به زبان فرانسوی

مترجم فریده نوری

قسمت سی ام



باشد که بگشایی دری گویی که بر خیزاندرآ

ای صد هزاران مرحمت بر روی خوبت دایما

عالم اگر بر هم رود عشق تو را بادا بقا

بنشسته ام من بر درت تا بوک بر جوشد وفا

غرق است جانم بر درت در بوی مشک و عنبرت

مایم مست و سرگران، فارغ ز کار دیگران



به ادامه گذشته:

وسعت یافتن جنبش طالبان از سال 2003 و مخصوصاً 2004 میلادی زیادتیر با توسل شدن به ستراتیژی سیر سعودی خشونت ها ربط داشته، و از طرف دیگر ما ملاحظه نمودیم که در ترکیب جنبش به صورت تدریجی نیز تغییرات زیاد و مهم رونما گردید، که باعث پیامد ها بالای طبیعت هویتی جنبش گردید.

انتخاب ستراتیژی اغتشاش علیه دولت از یک طرف به واسطه تهدید ها، روحیه مخالفین را ضعیف ساخته و آن ها را از تحرک باز می دارد، و از طرف دیگر با اختیار نمودن تدابیری درگیری های غیر مساوی ارتباط می گیرد.

چهار نوع برداشت در مورد جهت گیری ستراتیژیکی اغتشاشیون موجود است:

هم ردیف بودن با ستراتیژی القاعده در عراق، استفاده دوباره از ستراتیژی مجاهدین سال های 1980 میلادی، بهره برداری از ستراتیژی جنگ های چریکی که توسط مائو (Mao Zedong) انکشاف یافته بود، و بالاخره ستراتیژی چریکی نسل چهارم «4^{ème} génération».

انتخاب اهداف، ما را متوجه به دو جهت گیری ستراتیژیکی تحریک طالبان می نماید، از یک طرف هدف افغانی و از طرف دیگر هدف بین المللی. در هر دو حالت دلالت به از بین بردن روحیه مخالفین توسط شورشیان می کند. فلذا این دو کتگوری اهداف در عین زمان، اهداف ملکی و اهداف نظامی می باشند. در هر دو صورت استدلالی که اغتشاشیون از آن دفاع می کنند، شامل یک منطق واحد می باشد که عبارت از درهم شکستن و قطع نمودن ارتباطات سیاسی و اجتماعی دشمنان شان است.

با جود آن این منطق بالای دو طرح مشخص مشهود می باشد:

یکی پلان محلی و دیگری پلان بین المللی.

در حالت اول، شکستادن و از بین بردن ارتباطات سیاسی و اجتماعی، به ترتیبی که یک خالیگاه خلق نموده، و در مرحله دوم عمل نمودن به حیث یک معترض. در این حالت ما مشاهده می نمایم که شورشیان موفق می شوند که ارتباطات سیاسی دولت را و مشروعیت دولت را که به بسیار مشکل آن را مستقر ساخته اند، تخریب نمایند.

حملات علیه قوت های امنیتی افغان (پولیس، اردو و ملیشه های دولتی)، هدف برای خراب ساختن روحیه شان بوده، که بالاخره منجر به فرار از وظایف شان می گردد.

شورشیان در یک موقف ضعیف علیه قوای بین المللی و افغان قرار دارند، و این وضع نزد تمام شورشیان در جهان دیده می شود. طرف ضعیف با برقراری یک جنگ فرسایشی تکراری سبب خلق نمودن مشکلات زیاد می گردند. به یک سطح بلند این جنگ فرسایشی مامورین اداری دولت، اقتدار سیاسی در سطح محل مانند بزرگان قومی و رهبران قبایلی و گروپ های محلی که با قوت های نظامی خارجی در تماس می باشند، را هدف قرار داده، و با این طرز عمل از یک طرف اجرای وظایف دولتی را غیر ممکن ساخته و از طرف دیگر ارتباطات مامورین و کارکنان دولت را با مردم قطع می نمایند.

قرار تحلیل گیستوزی (Guistozzi, 2008 : 102):

بیست و شش مامور دولت در ظرف شش ماه بین آخر سال 2005 و شروع سال 2006 میلادی تنها در ولسوالی اندر که در ولایت غزنی موقعیت دارد، کشته شده اند. به همین ترتیب بین یک تعداد افراد ملکی دیگر نیز مانند داکتران، معلمین و کارکنان خدمات بشری تلفات موجود می باشد. حملات بالای اهداف بین المللی اساساً به منظور به دست آوردن عین تأثیر بی روحیه ساختن به صورت غیر مستقیم، که رو به رو ساختن تشکیلات سیاسی ممالک مختلف است، که شامل ائتلاف بین المللی می باشند و به وسیله تحت فشار قرار دادن توسط افکار عامه مردم، به دست می آورند. از طرف دیگر به نشر رساندن تلفات جانی قوای نظامی بین المللی

توسط رسانه های شان، ممالک عضو این ائتلاف را مجبور می سازند تا برای مشروعیت دادن در مورد تلفات جانی برای مردم خود توضیحات بدهند.

به این ترتیب جهت گیری ستراتیژی شورشیان تابع تعریف درگیری های غیر مساوی نسل چهارم می باشد. در حقیقت این نه تنها نشان دهنده تطبیق نمودن فشار بالای قوت های نظامی دشمن می باشد، بلکه به صورت بسیار وسیع و بزرگ بالای گیرندگان تصامیم سیاسی نیز نیدخل می باشد، تا آن ها را به این متقاعد بسازند که دسترسی به اهداف شان غیر ممکن و بسیار پر هزینه است.

قرار گفتار جنرال برنو (Général Barno) قومندان قوت های نظامی امریکایی بین سال های 2003 - 2005:

«جنگ های نسل چهارم (4^{ème} génération)، هدف سیاسی شان را زیادتیر بالای تصمیم گیرندگان سیاسی دشمنان خود تطبیق می کنند، نه بالای قوت های نظامی و یا تشکیلات تکتیکی شان. شورشیان پیروزی خود را با آوردن فشار شدید و مسلسل بالای تصمیم گیرندگان سیاسی دشمن دریافت می کنند، تا بالاخره آن ها را مجبور به قبولی مغلوب نمودن شان نمایند و این کاملاً مستقل می باشد از برد و باخت در جبهه جنگ».

تلفات قابل ملاحظه انسانی اهمیت مداخله نظامی ناتو را در افغانستان زیر سوال قرار می دهد، کشور های که در ولایات نا امن افغانستان مستقر اند، مانند کانادا در قندهار و یا انگلستان در هلمند نظر به حملات روزانه و مکرر شورشیان، اکثراً با این سوال مواجه هستند. بلند رفتن خشونت های مسلحانه ممالک عضو ناتو را سوق می دهد تا ستراتیژی ضد شورشی شان را، مخصوصاً با پیشنهاد نمودن ازدیاد قابل توجه عساکر ارزیابی دوباره نمایند.

مذاکره و جر و بحث، ممالکی را که عساکر شان در ولایات نا امن مستقر اند با ممالکی مانند آلمان که تعهد شان تنها برای «نگهداری و حفظ صلح» می باشد، یکی در مقابل دیگر قرار می دهد.

یک پدیده دیگر نیز تدریجاً پدیدار می گردد:

انتقادات مؤسسات غیر دولتی که در افغانستان کار می کنند نیز باعث تشکیل حلقات فشار و انتقادات می شوند. موضوع انتقاد شان بالای دو نقطه اساسی اتکاء می کند:

تعداد تلفات ملکی در اثر بمباردمان های هوایی از یک طرف و متحد ساختن فعالیت های نظامی با فعالیت های انکشافی کشور از طرف دیگر.

احیای مجدد بلند بردن ظرفیت دولت و به وجود آمدن خدمات عامه برای مردم با ساختن پروژه های عاجل رول مهم برای مشروعیت دادن شان علیه شورشیان دارد.

مانند تشکیلات ملکی - نظامی «Civilo - militaire» از برکت مستقر شدن تدریجی تیم های بازسازی ولایتی (Provincial - Reconstruction Teams : PRT) بعد از سال 2005 میلادی.

فعالیت های این تیم ها از یک ولایت نظر به ولایت دیگر مشابه نمی باشند.

مؤسسات غیر دولتی فوراً علیه این طرز العمل انتقاد نمودند، زیرا این طرز العمل سرحد بین فعالیت ملکی و نظامی را از بین می برد. لکن این انتقادات مؤسسات غیر دولتی در زمانی صورت گرفت که رسانه ها از بلند رفتن تلفات ملکی قابل ملاحظه در اثر این درگیری ها راپور دادند.

مؤسسات غير دولتي با تشكيل نمودن گروه های فشار و نشر راپور ها توسط رسانه ها، مخصوصاً در سال 2007 ميلادی، که در آن از رئيس جمهور امريکا تقاضای جدا نمودن کمک های ملکی و نظامی را نمودند، و اين تقاضا های خود را در سال 2008 ميلادی در زمان برقراری انتخابات رياست جمهوری در امريکا شدت بخشيدند.

بايد علاوه کرد که اين انکشاف جهت يابی مؤسسات غير دولتي را ما بعد از سال 2007 ميلادی در اثر تلفات بسيار زياد ملکی و مخصوصاً تلفات کارکنان خارجي مؤسسات غير دولتي و به صورت بسيار زياد کارکنان محلی مؤسسات اخير الذکر مشاهده می کنيم.

و همچنان کارگر های روز مزد ساختمانی نيز مورد حملات قرار می گيرند. ترس مؤسسات دولتي از اين نوع طرز العمل، محروم شدن مردم از کمک های انکشافی می باشد.

بلند رفتن فعاليت های تحريک طالبان، باعث پرسش اين سوال می شود، که آیا قوت های ائتلاف با سلوک نادرست و نامناسب شان در اين بلند رفتن رول مهم ندارند؟

سلوک نادرست اشکال مختلف دارد: مهمترين آن تلاشی بيجا و اکثراً بی مورد خانه های شخصی و تخطی از پرنسپ های جدا نمودن محيط انات و ذکور (پرده) می باشد.

دو فرضيه اساسی، مستحکم گردانيدن تدريجی جنبش و وسعت يافتن آن را توضيح می نمايد:

تبدیل نمودن ناظرين درگيري ها به حمايت گران غيرفعال و يا فعال، و ديگری به دست آوردن حمايت قومندان های محلی. که اين حالت دوم ملحق شدن قومندان های محلی یک موفقیت واقعی برای تحريک طالبان محسوب میگردد.



ادامه دارد